

3748

نفسی

السرور

www.Ketab.ir

بگذر، بگذار، بگذرد

سرشناسه: فاطمی سیرت، سید اسلام / ۱۳۶۶

عنوان و نام پدیدآور: بگذر، بگذار، بگذرد

مشخصات نشر: قم، عصر جوان، ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری: رقعی، ۸۸ ص

شابک: 978-600-8763-88-8

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴

رده بندی دهکده: ۱۳۰۰ ب ۸۶۶ الف / PIR ۸۳۵۶

رده بندی دی‌سی: ۸۱۶/۶۲

شماره کتابشناسی: ۵۳۵۴۰۴۵



بگذر، بگذار، بگذرد

شاعر: سید اسلام فاطمی سیرت

ناشر: عصر جوان

چاپخانه: رمزم

صفحه‌آرا و طراح جلد: محمود دهقانی

سال انتشار: ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول

قطع و صفحه: رقعی، ۸۸ صفحه

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

مرکز پخش:

قم، خیابان ارم، پاساژ قدس، طبقه آخر، پلاک ۱۶۷

تلفن: ۰۳۷-۳۷۷۳۰۰۳۷ - ۰۲۵ همراه: ۰۹۱۲۵۵۲۸۴۸۰

تمامی حقوق این اثر محفوظ می‌باشد.

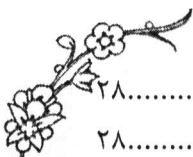
بگذر، بگذار، بگذرد

شاعر: سید اسلام فاطمی سیرت



فهرست مطالب

۱۱.....	فصل اول: عاشقانه و عارفانه
۱۲.....	با توام ای هم نفس
۱۳.....	شوق در ره عبور
۱۴.....	عشق آن شب
۱۵.....	هم جوار باغ شب ای خریشم
۱۵.....	سر به هر دشتی گذاشتم، از هر جهت آواره بود
۱۶.....	نه عشقی نه چشمی نه حتی سربابی
۱۸.....	بگذر بگذار بگذرد
۲۰.....	مرا عهدی ست باجانان
۲۰.....	نیمه جانم کرده ای در بازیِ الفاظ و حرف
۲۱.....	شهید انقلابت منم
۲۲.....	دل اگر شد جایِ غیر یار، ویران می شود
۲۳.....	یارا
۲۳.....	خنجرت یک دم بخوابان
۲۱.....	نیمه جانم کرده ای در بازیِ الفاظ و حرف
۲۴.....	خواستم که روم برده فروشی تا سربازار نشد
۲۵.....	قلم تا از دلم برداشت پرده
۲۵.....	ناخوش تراز احوال من، حال کسی نیست
۲۶.....	شیشه باید بمیرد آنجا
۲۷.....	از زخم پدیده آمده از تیغ رفیقان



- ۲۸..... راه دریا...
- ۲۸..... رد پای باران...
- ۲۹..... مرد اگر زخمی ببیند...
- ۲۹..... جز امتحان هیچ چیز آدمی را آدم نکرد...
- ۳۰..... نشانی از جنون...
- ۳۰..... دل به هردریا زدن ارزش ندارد...
- ۳۱..... درد آسمان تار را...
- ۳۱..... کج باشد است بر زخم مرهم شدن...
- ۳۲..... نفرین...
- ۳۲..... افتادنم را در دزدان کفشم اندازم...
- ۳۳..... سنگ زد او را با تمام دی...
- ۳۳..... شده آیا که کسی زخم زبانت بزند...
- ۳۴..... آنچه گریان و بارانی ست...
- ۳۵..... ابرهای غصه دار...
- ۳۵..... یادگار...
- ۳۶..... منزلگه یار کجاست...
- ۳۶..... جرم و خلاف دل کجاست...
- ۳۷..... نفرین راه عشق...
- ۳۸..... زمین می چرخه...
- ۳۸..... تمام وجودم شده غیرت تاتار...
- ۳۹..... جانان...
- ۳۹..... دلشکسته ام...
- ۳۹..... دل راسیاه کردم...
- ۴۰..... سوی تو آمده ام با چشم تری...
- ۴۰..... ماتم زده ام جانان...



- ۴۰..... آن شب...
- ۴۱..... تویی آن جان در روح و روانم...
- ۴۱..... کوچه ی بن بست...
- ۴۱..... غم های عالم شده بارم...
- ۴۲..... جان وابسته به آبروست...
- ۴۲..... عشق دلهامی رباید...
- ۴۲.....
- ۴۳..... ندار، راه درین شب...
- ۴۳..... قامتم شدن کمان...
- ۴۴..... محزون و غمگینم...
- ۴۵..... ای نگین خاتم هر عزل من...
- ۴۶..... در کوچه های تنها...
- ۴۷..... گریه بر زخم های دل مرهم آمد...
- ۴۸..... حس شکستن...
- ۴۸..... فکر سلیم...
- ۴۸..... عشق را بر دار دل آویختن...
- ۴۹..... شهریار شهریاران...
- ۵۰..... از دل گهواره تا تابوت مرگ، دم زحیدر میزنم...
- ۵۱..... آنکه آرام می شود دل با او...
- دلها همه محزون...
- در میان عاشقان از هر رقم عاشق ترم...
- ۵۳..... تو ولی کبریایی...
- ۵۵..... فصل دوم: سیاسی...
- ۵۶..... به عشق وطن...
- ۵۷..... رژیم جعلی...

- ۵۸..... مثل شیر پی شکار دنبال می‌کنم...
- ۵۸..... ارتش اگر شکست خورد، امیرش را نکش...
- ۵۹..... شهرت شهرم دنا...
- ۶۰..... فصل سوم:
- ۶۰..... شعر و
- ۶۱..... ن ست می‌شکند...
- ۶۲..... به زبان ساده ی نوازش...
- ۶۳..... ای آن سر بهاری...
- ۶۴..... رد پای درست کجاست...
- ۶۴..... من که تنه‌ام مثل دریا...
- ۶۵..... که باور می‌کند...
- ۶۶..... در شب تنهایی...
- ۶۷..... مرا برای روز مبدا کنار بگذار...
- ۶۸..... نکند اندوهی سرسبز از پس کوه...
- ۶۸..... نمی‌دانم چرا...
- ۶۹..... فهم کلامشان کنیم!
- ۶۹..... ترس من از پرواز نیست...
- ۷۰..... همه ی اندیشه ام تو...
- ۷۰..... ای تمام بودنم...
- ۷۱..... زمین و زمان...
- ۷۲..... ای تن بی سر...
- ۷۱..... چیزی نیست سر شوقم بکند...
- ۷۵..... فصل چهارم:
- ۷۵..... شعر طنز
- ۷۶..... طنز کار ...



- ۷۷.....طنز داعش...
- ۷۸.....طنز اخلاق...
- ۷۹.....طنز فرار مغزها...
- ۸۱.....طنز بتون کار...
- ۸۲.....ستایی...
- ۸۳.....طنز غارت...
- ۸۵.....طنز سراج...
- ۸۶.....در شهر الحسن هام...
- ۸۷.....طنز مهد...
- ۸۸.....طنز دختر اسر زما...

www.Ketab.ir

به نام خالق عشق...

همان که

زیباترین "حضور" زندگی من است، که من عجیب به عشقش خو گرفته

...

خو گرفته ام؛ به عشق آبی آسمانش،

به اجابت های بی شمارش، به بخشش های سخاوتمندانه اش،

خو گرفته ام به ساشا کردن و بوییدن گل هایی که برایم می فرستد،

به آفتابی که هر صبح من هدیه می دهد،

که وقتی از من گرفته به بخشید، فهمیدم که معادله زندگی، نه غصه

خوردن، برای نداشته است، نه شاد بودن برای داشته ها!

می گویند چشمه ها در جاری شدن و علفها در سبز شدن معنی پیدا

می کنند،

کوه ها با قله ها و دریاها با امواج، زندگی پیدا می کنند،

وازهمه مهم تر،

انسان ها با عشق!

تو

قلبم را پذیرا باش و

عشق را بیش از پیش در آن جای ده،

که هیچ گاه،

از گره های بی شمار زندگی گله نمیکنم!

جانا!

در اولین لحظه ای که به دنیا آمدم،

گروه ای به نام زدند که معنای گره را بفهمم!

بگذر، بگذار، بگذرد



همان لحظه دانستم که همیشه گره معنای بدی ندارد!

شاید حکمتی در این گره‌هاست، که من نمی دانم!

با خوش بینی و صبر هر گره را با رنگی زیبا کنار گره بعدی گذاشتم و تو را

شکر می کنم که توانایی مقابله با آنچه سرنوشت برایم رقم زده را دارم ...

شاید روزی برسد که با این همه گره، فرشی زیبا ببافم،

فرشی که تو نقشه اش را کشیده

و مرا برای بافتن برگزیده ای؛

چرا که استعداد ترانایی لازم را در من دیده ای،

و من بابت استعداد شاعر، و نویسندگی،

هر لحظه تو را سپاس می گویم ...